



ارتباط با ما ۰۹۰۰۲۳۰۸۸۵



تصویری از محوطه‌زدان‌آوین پس از حمله صهیونیست ها

گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید حمید رنجبر

از شهدای کارمند در حمله رژیم صهیونیستی به زندان اوین

دست در دست کودک ۵ساله آسمانی شد

■ **محبوبه قربانی**

شهید حمید رنجبر، از شهدای تجاوز نظامی آمریکا و رژیم صهیونیستی، کارمندی بود که در واحد آزادی زندانیان مشغول خدمت بود. او سر انجام آزادی ابدی‌اش را در پیوند با شهادت خویش یافت و در جریان بمباران زندان اوین از سوی اسرائیل، به شهادت رسید. به گفته همسرش هیچ‌گاه خدمت را محدود به ساعات اداری نمی‌دانست و حتی در روزهای مرخصی هم پیگیر مشکلات خانواده‌های زندانیان بود. همسر شهید روایت می‌کند برای آنکه مرا راضی کند تا به تهران و محل کارش برگردد به امام حسین (ع) قسم داد که به خاطر خدمت و شاد کردن دل خانواده‌ها می‌رود. این روحیه ایثار در لحظه‌ای سر‌نوشت‌ساز معنای بیشتری گرفت، آنگاه که برای نجات جان پسر بچه پنج ساله همکارش، بی پروا خود را به دل آوار زد و هر دو شهید، سه روز بعد، در حالی که دستانشان به هم گره خورده بود از زیر آوارها بیرون کشیده شدند. راضیه نوش‌مهر، همسر شهید در گفت‌وگو با «جوان»، راوی بخش‌هایی از زندگی این شهید شد.

■ **آشنایی و آغاز زندگی مشترک**

شهید حمید رنجبر، متولد بیستم شهریور سال ۱۳۴۳ بود. در خانواده سه برادر بودند و حمید فرزند دوم خانواده بود. همسر شهید در خصوص فصل آشنایی‌شان گفت: «آشنایی من و حمید به ۱۲ سال قبل برمی‌گردد. زمانی که هر دو در زندان قزل حصار همکار بودیم. این آشنایی از طریق یکی از همکاران‌مان شکل گرفت. موضوع را با خانواده‌ها در میان گذاشتیم و بعد از شش ماه نامزدی، زندگی مشترک‌مان آغاز شد. ثمره این ازدواج، پسری هفت‌ساله به نام رادین است. پسری شیرین زبان و دوست داشتنی.»

همسر شهید درباره خصوصیات اخلاقی همسرش بیان داشت: «حمید در خانه و خانواده، در جمع دوستان و اقوام، همیشه با مهربانی و محبت رفتار می‌کرد. روحیه محبت‌آمیز و نگاه عاشقانه‌اش به زندگی برای همه اطرافیان روشن بود. برایش فرقی نداشت، دوست یا غریبه، بدون هیچ چشم‌داشتی کمک می‌کرد و مهربان بود. این یکی از خصلت‌های بارزش بود و همین بهانه شهادتش شد. گاهی خرده می‌گرفتم و می‌گفتم این رفتارها باعث می‌شود دیگران از تو سوءاستفاده کنند اما می‌گفت اشتباه می‌کنی و نسبت به همه باید مهربان و دست به خیر بود. در کارش و محل کار هم همین روحیه را داشت. در جایی که کار می‌کردیم او مسئول واحد ارباب رجوع بود. تا آخرین لحظه کاری و حتی هنگامی که مرخصی بود، برای خانواده‌های زندانیان با تمام قوت کار انجام می‌داد. این تعهد و مسئولیت‌پذیری یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌هایش بود.»



فوت‌شهید حمید رنجبر

وی افزود: «بگذارید اینطور بگویم، او انسانی برای این زمین نبود. مهربانی‌اش فراتر از انتظار بود. الان که به رفتارهایش فکر می‌کنم، می‌بینم حتی کوچک‌ترین کارهای روزمره‌اش، مثل دادن شکلات به بچه‌های کار یا کمک به دیگران، نشان دهنده قلبی بزرگ و پر از محبت بود. ۱۲سال زندگی مشترک با او به من آموخت، بعضی آدم‌ها، مثل او، آفریده‌ای از خداوند مهربان هستند که مهربانی‌شان بی‌مثال است. حمید همیشه زندگی را جادی و

ارزشمند می‌دانست. از کمک به دیگران دریغ نداشت. گاهی که می‌خواست به فقیر یا نیازمندی کمک کند، اگر پول کم بود می‌گفت اشکال ندارد همین مقدار شاید گره‌ای از او باز کند. می‌گفت باید در هر شرایطی کمک به دیگران را فراموش نکرد. حتی وقتی بعضی از آدم‌ها پشت چراغ قرمز می‌آمدند و درخواست کمک می‌کردند؛ می‌گفتم اینها سیاست‌شان است شاید بهتر باشد کمک نکنیم، هیچ گوشش بدهکار نبود و در حد وسعش کمک می‌کرد. هیچ

وقتی کاری خیر انجام می‌داد، می‌گفت تو همسر هستی و باید بدانی چه کارهایی انجام می‌دهم و به چه میزان برای نیازمندان خرج می‌کنم. مثلاً خانواده‌ای بود که دخترشان در شرف ازدواج بود. حمید گفت چند تکه از وسایلش را برای‌شان خریداری کرده است.»

شهید رنجبر اندکی پیش از شهادت در آزمون وکالت قبول شده بود و قرار بود تا شهریور در سازمان زندان‌ها مشغول به کار باشد و پس از انجام کارهای اداری مثل گزینش و آزمایش حرفه و کالت را ادامه دهد. همسرش در این خصوص گفت: «من و همسر هر دو همکار بودیم. جنگ و تعطیلی‌ها که شروع شد، خانوادگی به شمال رفتیم. قرار شد خانم‌ها در دوران جنگ سسر کار حاضر نباشند اما برای همسر میمک می‌آمد که ملازم به بازگشت به محل کار هستند. دلم رضای نمی‌داد ما بمائیم و او تنها به تهران برگردد؛ ولی غافل از اینکه تقدیر و سرنوشت داستان دیگری برایش رقم زده بود. حمید وقتی مخالفت و نارضایتی مرا دید، روز رفتن و در آن آخرین دیدار مرا به

داشت. گاهی او را نگاه می‌کردم و حس می‌کردم آن نگاه، پر از ایمان و آرامش خاصی است که هیچ چیز نمی‌تواند جای آن را بگیرد. گاهی اوقات هم با او شوخی می‌کردم و می‌گفتم با این عشقی که تو به امام حسین(ع) و شهادت داری، لایذ باید مدافع حرم می‌شدی!» راستش او چند باری از من خواست برای دفاع از حرم راهی سوریه شود ولی نتوانستم قبول کنم.»

وی در ادامه گفت: «حمید هر روز یک ساعت قرآن می‌خواند و به آموزه‌های دینی و اخلاقی پایبند و عاشق خانواده بود. پدرش جانباز شیمیایی دوران دفاع مقدس بود به همین جهت دچار مشکل مغزی شده بود. او تمام وقت و انرژی‌اش را برای مراقبت از پدرش می‌گذاشت. با وجود سختی کارهای اداری و پزشکی از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کرد و همیشه مراقب خانواده بود. شش سال پیش که پدرش شهید شد، توجه و محبتش به مادرش دو چندان شد. این توجه نه فقط در حرف، بلکه در عمل، در کوچک‌ترین رفتارها و نگاه‌هایش آشکار بود. نگاهی که همواره نشان می‌داد عشق و احترام به خانواده برایش یک اصل غیرقابل معامله است. او ترکیبی از ایمان، مهربانی و مسئولیت‌پذیری بود. کسی که زندگی‌اش وقف ارزش‌ها و انسانیت بود. هر لحظه‌اش پر از عشق و تعهد بود هم به خدا و هم به خانواده و هم به دیگران.»

■ **سفری که زندگی‌اش را حسینی کرد**

همسر شهید درباره سفر اربعین شهید گفت: «حمید خیلی امروزی بود. شاید اگر کسی ظاهر و تیپ او را می‌دید فکر نمی‌کرد در دل اعتقاد زیادی داشته باشد. اعتقادی که بعد از اولین سفر اربعین بیشتر شد. شهریور سال ۱۴۰۲ بود که حمید همراه کاروانی از دوستانش راهی پیاده‌روی اربعین شد. بعد از آن سفر، احساس کردم انقلابی در او اتفاق

امام حسین(ع) قسم داد تا راضی شوم. گفت در این شرایط و بحران، آزادی یک یا دو زندانی برای خانواده‌ها مهم است. این شد که راضی شدم تا به محل کار برگردم. چند روزی از برگشت به کارش نمی‌گذشت که دشمن صهیونیستی به ندانگه‌اوبین حمله کرد.»

وی همچنین اظهار داشت: «حمید به خاطر حس مسئولیت‌پذیری بالایی که داشت نتوانست در آن شرایط سخت که پای جان‌ش در میان بود ساکت و بی‌خیال بماند. به همین خاطر سختی‌ها را تحمل کرد و مثل همیشه تلاش کرد تا به وظیفه‌اش عمل کند و به خاطر مهربانی‌اش دل خانواده یا خانواده‌هایی را با آزادی زندانیان‌شان شاد کند.»

■ **انتظار جانشوز مقابل اوین**

راضیه نوش‌مهر درباره روز حادثه گفت: «آن روز جایی بودیم که اینترنت ضعیف بود و از اخبار و فضای مجازی دور بودیم. هیچ خبری به گوشم نرسیده بود و زندگی روزمره‌ام، حتی آشپزی ساده، ادامه داشت. ناگهان یکی از اقوام با اضطراب و چشمانی نگران آمد و پرسید: «از حمید خبر داری؟ آخرین بار کی با هم حرف زدید؟» قلم یک دفعه لرزید. گفتم: «حدود یک ساعت پیش.» در دلم گفتم، بعد است اتفاقی افتاده باشد...شماره مستقیم حمید را گرفتم ولی جوابی نشنیدم. می‌دانستم او نمی‌تواند گوشی همراهش را به داخل زندان ببرد. با دلهره و اضطراب به همکارانی که شماره‌شان را داشتم زنگ زدم. همه می‌گفتند: «اینجا عاشورا است!» تنها مانده بودم با دلی پر از وحشت و نگرانی. بلافاصله راهی تهران شدم. شاید باور تان نشود با همان لباس خانه و پا کردن دمپایی داخل ماشین نشستم. مسیر شمال تا تهران برایم مانند یک قرن طول کشید، هر لحظه قلم



بگ‌شهید رنجبر در یکی‌اندک‌هاش که پدرزند شهید همکارش را در آغوش گرفته بود

تندتر می‌زد و اشک‌هایم آرام و بی صدا جاری می‌شد.» او در ادامه بیان داشت: «وقتی به تهران رسیدیم هنوز از حمید خبری نداشتیم. به همین خاطر به تمام بیمارستان‌ها و هر مکانی که به ذهن‌مان می‌رسید سرزدیم. خبرها مثل تگرگ بی‌رحم بر سرم می‌ریختند. یکی می‌گفت حمید زنده است و بیرون رفته، دیگری می‌گفت او را دیده که در حال کمک به انتقال مجروحان است... ولی کنار این حرف‌ها هیچ نشانی از او نبود. ناامیدی و ترس، سنگینی لحظه‌ها را دو چندان می‌کرد. تنها کاری که از دستم برمی‌آمد، نشستن مقابل اوین بود. گروه نجات در محل حادثه خیلی تلاش می‌کرد. هر ثانیه قطعه‌ای از ساختمان می‌ریخت و همه با تمام توان کمک می‌کردند. حمید روزشکار بود. خود را دلداری می‌دادم که او قوی‌است و زیر بار آوار دوام می‌آورد از طرفی با دین‌ن صحنه‌های آوار دلم شور می‌زد که شاید دوام نیاورد و شهید شود. آنجا بود که می‌خواستم فقط یک لحظه، یک نگاه کوتاه، پیکرش را ببینم تا باور کنم شهادتش واقعاً رقم خورده است. من که سال‌ها مددکار بودم و دیگران را به صبر و آرامش دعوت می‌کردم، آن روز از همه بی‌قرارتر بودم. قلم پر از درد و اشک‌هایم پاپیاد بود. حس می‌کردم هر ثانیه، هر دقیقه، عمرم در انتظار خبر او به پایان می‌رسد...»

■ **لحظه‌های قهرمانی و دلنشینی**

نوش‌مهر در توصیف لحظه شهادت همسرش با صدايي لرزان گفت: «آن روز یکی از همکاران پرسش «مه‌راد» را همسر شهید در پایان خطاب به مردم ایران گفت: «حمید یک آدم از خود گذشته بود، عاشق ایران و وطنش بود. معتقد بود در همین کشور عزیزمان هم می‌شود بهترین زندگی را داشت. وقتی س‌او درباره گروه هدف‌مان که خانواده‌های زندانیان بود صحبت می‌کردم می‌گفت به هیچ‌کس نگاه خاصی نداشته باش. همه را ایرانی ببین و فقط مهربان باش و به آنها کمک کن.»



روزنامه جوان | شماره ۷۳۹۴

به خاطر تعطیلی مهد کودک همراهش به محل کار برده بود. حمید با مهربانی و حوصله تمام مشغول سرگرم کردن او شده بود. طوری که مه‌راد همسر را با اسم کوچک صدا می‌زد. البته به گفته دوستانش نه سرگرمی بلکه حمید مدام او را با دیدن نقاشی‌هایش تحسین می‌کرد و به او انگیزه می‌داد که استعدادش را ادامه دهد. حس می‌کنم حمید آن روز بیش از همیشه دلنگن رادین، پسرمان بود و می‌خواست خلأ دلنشنگی‌اش را با مه‌راد پر کند. به گفته دوستانش، زمان حمله، پس از اصابت اولین موشک، حمید نخستین نفری بود که از اتاق خارج شده بود. وقتی مه‌راد او را صدا می‌زند، حمید با شتاب به سمتش می‌دود و دستانش را محکم دور او حلقه می‌زند، همان لحظه موشک دوم سقف ساختمان اداری زندان را می‌لرزاند و این انفجار حمید و مه‌راد را به زیر آوار می‌برد. وقتی پیکر حمید را پیدا کردند، جدا کردن او و مه‌راد از هم دشوار بود. وقتی داستان شهادت همسر را شنیدم به این فکر می‌کردم که حمید همیشه به فکر دیگران بود به همین خاطر حتی در لحظه های خطرناک و انفجار، شجاعت و مهربانی‌اش را نشان داد؛ زندگی و امنیت دیگران به اندازه جان‌ش برایش اهمیت داشته است.»

■ **آخرین وداعی که مرا آرام کرد**

نوش‌مهر از آخرین وداع با شهید نیز گفت. آخرین خداحافظی با پیکری که اگرچه ساکت بود و بی صدا اما بی قراری‌هایش را آرام کرده بود: «پیکر ادمهر در آغوش حمید بود و دستان‌شان به هم گره خورده بود. امدادگران گفته بودند دست‌های این دو نفر را به رحمت از هم جدا کرده بودند. سه روز پیکر حمید زیر آوار مانده بود به همین دلیل اجازه نمی‌دادند او را ببینم. بالاخره اصرار من نتیجه داد و قبول کردند او را ببینم. پیکر داخل پلاستیک مشکی بود. در آن لحظه، همه وجودم را بی‌قراری گرفته بود. وقتی رویش را کنار زدند، فقط نگاهش کردم و توانستم دستم را روی قفسه سینه‌اش بگذارم. باور کنید حسی به من منتقل شد؛ تا امروز نتوانستم نبودن و رفتنش را تاب بیاورم. دوست داشتم برای آخرین بار او را در آغوش بگیرم اما نتوانستم، فقط دستی رویش کشیدم و آرامشی از جنس خودش به من منتقل شد. خدای من چه لحظه‌ای بود هیچ وقت نمی‌توانم فراموش کنم...»

او درباره ابراز همدردی خانواده مه‌راد نیز گفت: «پدر او بعد از شهادت حمید در مراسم‌ها حاضر شد و با احترام و قدردانی گفت همسر شما به خاطر بچه ما شهید شد. هرچند انتخاب خودش بود ولی ما را شرمده خودش کرد و به ما درس زندگی داد.»

■ **پدری که ابر قهرمان بود**

همسر شهید دلنشنگی‌های پسرش را با روایت قهرمانی‌های پدر تسکین می‌دهد. او در این‌باره گفت: «به فرزندم بارها گفتم‌ا پدرش بک قهرمان واقعی بود، کسی که بدون هیچ توقع و چشم‌داشتی همیشه همه کارها را به خاطر دیگران انجام می‌داد. می‌خواهم رادین بداند مرگ پدر، بخشی طبیعی از زندگی است اما ارزش و عظمت انسانی که در پدرش وجود داشت را هرگز فراموش نکند. حالا ه‌راز گاهی فیلم‌ها و کلیپ‌های کوتاه را برایش می‌گذارم تا بتواند لطفاتی را با یاد پدرش زندگی کند و بداند او یک ابرقهرمان واقعی بود.»

اتاقی رادین بر شنده از عکس‌های پدر. هر تصویر پدرش، قصه‌ای از شجاعت، مهربانی و فداکاری او را به نمایش می‌گذارد. این یادگارها باعث شده فرزندم پدرش را قدر بزرگ و ارزشمند بود و کم‌کم حس می‌کند، باید ادامه دهنده راه پدرش باشد، خودش هم قهرمان زندگی خودش شود. همسر م برای آینده فرزندان برنامه‌ریزی دقیقی کرده بود. بهمن پارسال، مدرسه رادین را انتخاب کردیم و حتی خانمان را نزدیک مدرسه‌جا به‌جا کردیم تا شرایط بهتری برای رشد و یادگیری او فراهم شود. همواره بر این باور بود که سرمایه واقعی ما، مالی نیست بلکه زندگی و آینده فرزندان است و هر تصمیم و برنامه‌ای باید در خدمت آن باشد.

■ **عشق به وطن**

همسر شهید در پایان خطاب به مردم ایران گفت: «حمید یک آدم از خود گذشته بود، عاشق ایران و وطنش بود. معتقد بود در همین کشور عزیزمان هم می‌شود بهترین زندگی را داشت. وقتی س‌او درباره گروه هدف‌مان که خانواده‌های زندانیان بود صحبت می‌کردم می‌گفت به هیچ‌کس نگاه خاصی نداشته باش. همه را ایرانی ببین و فقط مهربان باش و به آنها کمک کن.»

		۶	۸	۴	
		۱		۸	
			۶	۳	
		۳	۷	۴	۱
		۶		۸	
			۴	۲	
۷				۱	۲
				۷	
۶					۳

۸	۱	۷	۵	۳	۶	۲	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۷	۵	۳	۱	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲
۶	۲	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴
۵	۳	۱	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹
۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲
۳	۹	۵	۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸
۲	۸	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴
۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹
۱۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲
۱۴	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹
۱۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱۰
۱۲	۵	۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶
۱۱	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱۰	۱۱
۱۰	۳	۹	۵	۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۹	۲	۸	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹
۸	۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲
۷	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶
۶	۱۴	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲
۵	۱۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴
۴	۱۲	۵	۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸
۳	۱۱	۴	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲	۹	۴	۱۰
۲	۱۰	۳	۹	۵	۱	۷	۳	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱	۹	۲	۸	۶	۲	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۸	۶	۲

جدول سودوکو

ارقام تا ۹ را طوری قرار دهید که

در هر ردیف، ستون و مربع‌های

کوچک سه در سه فقط یک‌بار

به‌کارروند.

جدول کلمات متقاطع

▶ **پاسخ جدول شماره ۷۳۹۳**

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲
۲	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۳	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵
۴	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴
۵	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳
۶	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲
۷	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۸	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰
۹	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹
۱۰	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸
۱۱	۵	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷
۱۲	۴	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۳	۳	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵
۱۴	۲	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴
۱۵	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳

از راست به چپ

۱- نوعی طلای- مقدمه و دیباچه ۲- پادشاه ستمگری که به دست داود کشته شد- ماده خوشبو- تمام کردن ۳- اسب تبریزی- غصب اموال کشورهای ضعیف به دست دول قدرتمند- چوبدستی ۴- الم- یار عمرو- عدد دورقمی- ماتم- وعز ۵- نخ به هم پیچیده در دوات- رود- سوره مردم- تکرار حرفی ۶- سرشماری- سنراوار ۷- واسطه معامله- صفت سپید زمینی- خدانشناس ۸- حاجت- مقصود- خودپسندی- دو و سه- فلز چهره ۹- بازرگانان- اینچا-واکتون- خرمدند ۱۰- نویسنده، مورخ و جامعه شناس فرانسوی صاحب اثر جرم سفری- مرغ سخنگو ۱۱- برج کج- تنها محصول تولیدی کشورهای حوزه خلیج فارس- عقل و فهم- از لوزام التحریر ۱۲- تکان شدید- بهترین نوع انتخاب- زند-شاخه‌های اضافی درخت- دخان- ۱۳- برقرار و دایر- تحمل کردن- علامت مفعول ۱۴- شهر خوشنویسی- رود- روسیه- گاهی پیش در آمد توفان می‌شود ۱۵- آموختن- پولی که برای کسب و تجارت استفاده می‌شود.

از بالا به پایین

۱- درگیری لفظی- سازمان اطفای حریق ۲- پیل خشک- صندوقچه جواهرات- دانه خوراکی غنی از پروتئین ۳- خاندان- درزند- دشمن پتیر ۴- جایز و شایسته- پرزده سعادت- بالای زانو- روسپاه مطبخ ۵- شاه خوارزمشاهی- سرنند- سمت چپ انگلیسی زبان- طلا ۶- حلال رنگ- انعکاس ۷- اعضای داخلی بدن- جلاد استالین- آینه ۸- صوف- کرک- تیراندازی کردن- دکان کوچک- نام قدیم فردوس ۹- آحاد- نوعی تفنگ قدیمی- بخشنده ۱۰- فیزیکدان آلمانی کاشف اشعه ایکس- رئیس جمهور سابق پاکستان ۱۱- مادر لر- نوبت بازی- از بروز فلکی- از نام‌های خدا ۱۲- تبه‌ها- کلام مقفی- ضمیر عربی- سست و روان ۱۳- ورم عضوی از بدن- اولین جراح قلب- یک بر روی یک ۱۴- دستگاهی در موسیقی ایرانی- جایز و شایسته- بیماری نارسایی کلیه ۱۵- جمعیت شناسی- پیراهن بلند و گشاد عربی